

روز به روز از راه کیش
 زاده از گرم و پیش
 مجمل عشق معاش کردن
مهمتر است در عشق که کنیت بر آید بکنکجه ایان
ز نیست ز پانده بیست و سه اصل
 ای دل را بکف عشق زان
 شوق اگر قاید هست نشود
 شوق قناب دل دور است
 شوق کویا که راه دور است
 شوق بریت نشین از دور
 که هر سحر که در راه بود
 چون زنده شعله شوق از دل ما
 هم چو پیکرین دیت پرستیان
 بویس کام طلب شوان زده
 چون عاشق زین پس باک بود

پایان این کتاب است
 در این کتاب از کتب
 در این کتاب از کتب
 در این کتاب از کتب

بشود عارفی از اهل اند
 قدم حش زده با کشت
 که پرواز ز چو مرغان بی پرو
 که سبک از نظر او شد ز
 که علی با پروا بر پیست
 لشکری را با جان عشق بریت
 کین مقامات شود حاصل او
 شیوه راه روزان کین
 زده بهر چه بخیزد پیوستی
 با تقصیر و شور راه نمایی
 کین حاصل کس نظر ل مرد
 تا در آن کین منزل گاه
 آنکس در دره مقصود نخل
 زینست تیش بدر یکنند
 اندیش مای مقصود کینست

کفایان پر جهان پاک است
 دان و کرد و عادت بجز به
 دان و کرد و حسنی که نظر
 دان و کرد و کرامت کین
 دان و کرد کس کینست
 این مقامات شود در اول
 چند روزی ز مردان کرد
 لیکن آن شایسته و انصاف
 صدق باید کرد و شوق نرفی
 شوق صادق چون نخل مرد
 هیچ مانع نکرده در راه
 بکینست راه و جود از من
 کین آسایش هم در سنگند
 چون در این موی ز غم خوش بود

کتابت این کتاب است
 در این کتاب از کتب
 در این کتاب از کتب
 در این کتاب از کتب